

تأملی در قاعده‌انگاری بطلان معاملات سفیهانه با تأکید بر آیه

ممنوعیت اکل مال به باطل^۱

مریم صباغی ندوشن*

محمدحسن حائری**

چکیده

مشهور از فقیهان بطلان معامله سفهی را مفروغ‌عنه دانسته حتی آن را به صورت یک قاعده فقهی قلمداد کرده و در بسیاری از موارد با استناد به این قاعده حکم به بطلان نموده‌اند. مراد این است که هرگاه از سوی شخصی که سفیه نیست، معامله‌ای صادر شود که غیرعقلانه و بدون غرض عقلایی نوعی باشد، چنین معامله‌ای به منزله‌ی معدوم بوده و قابل تصحیح نخواهد بود. به گونه‌ای که سفاهت معامله به عنوان وجهی مستقل برای ا تصاف آن به بطلان انگاشته شده است. در حالی که ملاک بطلان، سفاهت معامل است نه سفهی‌بودن معامله. با فقدان دلیل بر بطلان معاملات سفهی مطابق اصل صحت، حکم به صحت چنین معاملاتی می‌شود، مگر اینکه سفاهت فاعل آن احراز گردد. افزون بر آنکه صدق موضوعی عنوان سفاهت نیز در غایت صعوبت است در جایی که اغراض شخصی نیز علاوه بر اغراض نوعی، در خروج معامله از عنوان سفاهت دخیل باشند. بنابراین علاوه بر اشکالی که در برخی از مصادیق در ا تصاف آنان به سفاهت وجود دارد، کبرای کلی باطل‌بودن معاملات سفیهانه به طور کلی و به عنوان وجهی مستقل جهت ا تصاف معاملات کذایی به بطلان نیز محل تأمل است.

کلید واژه‌ها: معامله سفهی، معامله سفیه، مؤاکله باطل، بطلان، سفاهت، حجر.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۶

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

** استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران haeri_m@um.ac.ir

۱- مقدمه

عقود و معاملات از جمله اسبابی هستند که انشای آن از سوی متعاقدين آثار قانونی مورد نظر ایشان را بر جای می‌گذارند. لکن باید توجه داشت که آثار معاملات به موجب حکم قانون است که ایجاد آن با انشای سبب، توسط متعاملین صورت می‌پذیرد. به عنوان نمونه اگر دو طرف، قصد انتقال مالکیت عینی در ازای پرداخت ثمن آن را داشته باشند. عقد بیع را انشا می‌کنند و قانونگذار اثر انتقال مالکیت را بر آن بیع، بار می‌نماید. به عبارت دیگر طرفین خود را در قالبی قرار می‌دهند که چارچوب و آثار آن را قانونگذار تعیین کرده است.

یکی از قالبهای مطرح شده از سوی قانونگذار اسلام، عدم سفاقت متعاملین است. به گونه‌ای که اگر یکی از طرفین یا هر دو طرف عقد و قرارداد سفیه باشند، با وجود تراضی صورت پذیرفته میان متعاقدين، عقد مزبور نافذ نبوده و مشمول ادله بطلان می‌شود. همان چیزی که در قانون مدنی نیز که متأثر از فقه امامیه است، تحت عنوان کلی اهلیت متعاملین به عنوان یکی از شرایط صحت معامله مطرح شده است. زیرا عدم لحاظ چنین شرطی منجر به تزییع مال شده و قوام اقتصادی اجتماع انسانی را متزلزل می‌سازد. مشهور فقیهان امامیه اما پا را از این شرایط فراتر نهاده و معامله سفیهی را هر چند که طرفین معامله سفیه نباشند، به طور کلی محکوم به بطلان نموده‌اند. تا آنجا که به صورت یک قاعده فقهی هم مطرح شده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا هر معامله‌ای که از نظر نوع مردم سفیهی به شمار آید، محکوم به حکم بطلان می‌شود به گونه‌ای که هیچ آثاری بر آن مترتب نمی‌شود، یا آنکه ادله بطلان تنها اختصاص به معامله سفیه دارد. در نتیجه دلیلی بر بطلان معامله سفیهی به عنوان سنج‌های مستقل جهت معرفی معامله معتبر از نامعتبر در دست نیست؟ به عبارت دیگر آیا می‌شود بطلان معامله سفیه را به معامله سفیهی نیز تسری داد و به طور کلی حکم به بطلان هر گونه معامله سفیهانه تلقی شده داد؟

نوشتار حاضر از طریق نقل ادله مدعیان بطلان با رکوز بر آیه تجارت به عنوان مهمترین مستمسک مدعیان بطلان به جهت اجتهادی بودن دلایلیت آن و سپس واکاوی آن سعی در ابطال دلیل عدم اعتبار به لحاظ معرفی معیاری اساسی و به عنوان قاعده‌ای کلی دارد و با تفکیک بین معامله سفیه و معامله سفیهی از حیث تعلق حکم به آنها نظارت ادله بطلان بر اولی را مورد تأکید قرار داده و لکن دومی را خارج از محدوده ادله بطلان می‌داند. که در همین راستا به جهت اجتناب از عقیم‌ماندن بحث از طرح دیگر ادله

طرفداران بطلان مستغنی نمی‌باشد. به همین منظور ابتدا به تنقیح موضوع تحقیق پرداخته تا از خلال آن، وجوه تفاوت میان دو عنوان سفیه و سفهی و نسبت میان آنها مشخص گردد.

۲- ماهیت سفه و مشتقات آن

سفه و سفاهت مصدر ثلاثی مجرد به معنی اختلال عقل است به نحوی که افعال سفیه را از راه و روش عقلاء و آنچه عادت اغلب مردم باشد، خارج می‌سازد. بنابراین مبتلا به آن کسی است که اموالش را در غیر اغراض صحیح [عقلایی] مصرف می‌کند (طریحی، ۱۴۱۶، ۶، ۳۷۴) که یکی از مصادیق آن نیز می‌تواند خرج تمام دارایی در امور خیریه باشد، به گونه‌ای که منجر به تکدی‌گری شخص می‌گردد. لذا سفیه، شخص عاقلی است که شعور اداره اموال خود را ندارد (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۶، ۲۵۲). به همین سبب است که در متون فقهی سفاهت متعاملین به عنوان یکی از اسباب ششگانه ممنوعیت دراموال به شمار آمده است (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۴، ۱۰۱) و مراد از آن، چیزی است که در مقابل رشد واقع می‌شود. یعنی سفاهت عدم وجود ملکه یا صفت یا حالتی است که موجب حفظ و نگهداری اموال شده و مانع از صرف آنها در راههای غیر عقلایی گردد (همان) و به لحاظ همین خصوصیت است که سفیه از تصرف و مداخله در امور مالی منع شده است.

تعریف فوق ناظر به جنبه سلبی است و مطابق آن ماهیت سفه عبارت از نبود نیروی حفظ و کنترل و نگهداری اموال است که نتیجه آن، تضییع اموال به جهت عدم تشخیص مصلحت است. بنابراین تقابل میان سفه و رشد از نوع عدم و ملکه است که فقدان ملکه مزبور منجر به اختلال در عملکرد شده به گونه‌ای که صدور آن از نوع عقلاء منتفی می‌گردد و از آنجا که تشریح معاملات بر اساس رعایت مصالح بندگان و فواید مترتب بر آن از حیث ضرورت، احتیاج و منفعت بوده است؛ اقدام به معاملاتی که این اساس در آنها رعایت نشده باشد از نظر قانونگذار معتبر نخواهد بود.

۳- معامله سفهی و تفاوت آن با معامله سفیه

از خلال تعریف واژه سفاهت چنین به دست می‌آید که گاهی شخص فاقد ملکه حفظ و نگهداری اموال که متصف به نقصان عقل هم به جهت اختلال در عملکرد می‌شود، اقدام به معامله‌ای می‌کند که در مسیر اغراض عقلایی واقع نمی‌شود، که چنین فعلی به دلیل اتصاف بالفعل فاعل آن به سفاهت فاقد اعتبار است. اما گاهی فعلی

متصرف به سفاهت می‌شود بدون اینکه فاعل آن متصرف به سفاهت شود که در این صورت معامله سفهی تلقی شده در حالیکه طرفین قرارداد یا یکی از آنها سفیه نیست. و مقصود این است که معامله قابلیت و شأنیت این را داشته باشد که از سوی شخص سفیه واقع شود.

بنابراین وجه تمایز میان این دو عنوان از نوع تفاوت میان فعل و قوه است. با این توضیح که گاهی سفاهت متعاملین یا یکی از آنها قبل از معامله از طریق اختبار و آزمایش محرز و سپس معامله از سوی آنها واقع می‌شود. چنین معامله‌ای مسمی به معامله سفیه است که صحت چنین معامله‌ای متوقف بر اذن ولی او است و گاهی معامله شأنیت وقوع از سوی شخص سفیه را دارد به گونه‌ای که سفاهت طرفین قرارداد از خود معامله فهمیده می‌شود. انعقاد چنین معامله‌ای کاشف از سفاهت متعاملین است هر چند که قبل از انعقاد معامله سفیه نباشند. معامله کذایی، سفهی است که مطابق نظر مشهور فقیهان حکم وضعی متوجه به چنین معامله‌ای بطلان است (مراغی، ۱۴۱۷، ۳۶۷، ۲؛ شهید اول، ۱۴۱۰، ۱۲۱؛ مصطفوی، ۱۴۲۳، ۱۴۵).^۱ حتی برخی نه تنها معامله سفهی بلکه شرط سفهی را هم خارج از اغراض عقلاء معرفی کرده و معامله مشروط به آن را محکوم به فساد دانسته‌اند (میرزا حبیب‌الله، ۱۳۱۱، ۲۱۱). بنابراین معامله سفیه به طور کلی باطل نیست، بلکه به واسطه اذن ولی قابلیت تصحیح دارد. چنانچه بر عدم نفوذ تصرفات سفیه ادعای عدم خلاف و اتفاق فقیهان و دلالت کتاب و سنت بر آن شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۶، ۵۶) و عدم نفوذ نیز به عدم استقلال سفیه تفسیر شده و به نحو قضیه شرطیه چنین آمده است: «فلو كان [العقد] بإذن الولی أو اجازته صح و نفذ» (جزیری، ۱۴۱۹، ۲، ۴۳۱). زیرا سفیه دارای اراده است ولی رضای او معتبر نیست. یعنی مانع عدم اعتبار رضای اوست. در حالیکه معامله سفهی مطابق اعتقاد مشهور فقیهان - چنانچه گذشت - به دلیل عدم تعلق غرض عقلائی و غیر عاقلانه بودن آن محکوم به بطلان است بدون اینکه قابلیت تصحیح بعدی داشته باشد. چنانچه آمده است: «فإن المعاملة السفهیه باطله بالمره من أصلها و لیس له وجه صحه مطلقاً» (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۶۷). تا آنجا که به صورت یک قاعده فقهی مطرح شده است (همان، ۳۶۵).

۱- برای مطالعه بیشتر (مامقانی، ۱۸، ۱۰۱، ۱۳۱۶؛ نراقی، ۱۴۲۵، ۴۱۳؛ فشارکی، ۱۴۱۳، ۵۸۰؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۴، ۶۳، ۲؛ همدانی، ۱۴۲۰، ۳۰۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ۱، ۲۰). با این تفاوت که عبارت برخی نص در بطلان (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۰) و عبارت برخی دیگر ظاهر در آن است. چنانکه شهید اول در بیان احکام بیع، زیادت و نقصان ثمنی را که به سفه منتهی نشود، از موجبات حجر نمی‌داند (۱۴۱۰، ۱۲۱) که مفهوم آن دال بر این است که سفهی بودن از اسباب و موجبات حجر و از جمله میطلات است.

تفاوت دیگر آنکه در خصوص سفاهت معامل، اقدام او به معامله با وجود احراز سفاهت، اقدامی غیرنافذ و غیرمؤثر حتی در صدور اولین معامله است، در حالیکه انعقاد معامله با نقصان و زیادت ثمن و مثنی و عدم موازنه ارزشی میان آن دو - به عنوان یکی از مصادیق معامله سفیهی حتی نزد قائلین به بطلان - به تنهایی فاعل آن را سفیه نمی‌گرداند. مگر آنکه چنین عملی از سوی فرد تکرار گردد که در این صورت تکرار این عمل می‌تواند کاشف از این باشد که شخص معامل نه تنها فاقد قوه اصلاح‌گری نسبت به اموالش می‌باشد، بلکه اقدام او تضييع اموال نیز به شمار می‌آید. بنابراین فارق میان آن دو از این حیث از نوع مره و تکرار است که در اولی چون سفیه ممنوع از تصرف در اموال است، این محجوریت نسبت به او در همه احوال جریان دارد، خواه یک بار معامله از او صادر شود یا به کرات، در حالیکه در دومی چون سفاهت و رشد از موضوعات خارجی است و به کمک اماره‌های معمول و متعارف یعنی مقایسه و سنجش اعمال شخص با اعمال دیگران قابل شناسایی است، چنانچه عرف، اعمال و افعال او را همانند افعال عقلاء بدانند، آن شخص رشید و آلا سفیه است (طاهری، ۱۴۱۸، ۱، ۱۲۶) و عادتاً چنین است که فرد آگاه به امور خود در تمام اموری که به نفع و ضرر او می‌باشد، حسابگر بوده و با سنجش سود و ضرر، اقدام به انعقاد معامله می‌کند. چنین نیست که به محض صدور یک معامله با وجود تفاوت فاحش میان ثمن و مثنی فاعل آن سفیه تلقی شود بلکه تکرار این عمل می‌تواند اماره‌ای جهت احراز سفاهت معامل به حساب آید.

۴- رابطه میان معامله سفیه و معامله سفیهی

بعد از بیان تفاوت‌های موجود میان دو عنوان مذکور، نوبت به بیان رابطه میان این دو می‌رسد. رابطه ای که از نوع عموم و خصوص من وجه از نظر صدق بر مصادیق با یک وجه اجتماع و دو وجه افتراق است (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۶۸). با این بیان که گاهی معامله سفیه صادق است در حالیکه سفیهی تلقی نمی‌گردد. مانند اینکه شخص سفیه معامله‌ای را مطابق با طریقه عقلایی انجام دهد، بدون بر هم خوردن موازنه ارزشی میان عوضین، چنانکه گاهی معامله سفیهی محقق شده در حالیکه عنوان سفیه بر شخص معامل صادق نیست. مانند معامله سفیهی که از سوی غیر سفیه انجام می‌شود، در جایی که اقدام‌کننده به انعقاد معامله از نظر عرف و عادت، رشید شناخته می‌شود. اما معامله‌ای که انجام داده بر اساس طریقه

عقلائی نبوده بلکه مطابق عادت افراد سفیه است و ماده اجتماع هم در جایی است که هر دو عنوان جمع شوند مانند معامله سفهی که از شخص سفیه صادر می‌شود.

دقت نظر در نوع رابطه میان این دو عنوان هادی به نوع معاملاتی است که به لحاظ قرارنگرفتن در مسیر عقلائی، سفهی تلقی شده در حالیکه به محض انعقاد چنین معامله‌ای حکم به سفاهت فاعل آن و در نتیجه حکم به اختلال عقل در غایت صعوبت است.

۵- ادله بطلان معامله سفهی

چنانچه اشارت رفت مشهور از فقیهان باورمند به بطلان معامله سفهی هستند و بطلان از اصل و به طور کلی نیز مورد ادعا واقع شده است. بطلان معامله سفهی گرچه اجمالاً قابل پذیرش است و در صورت فقدان تعلق غرض عقلائی ولو شخصی به معامله‌ای که خود کاشفیت از سفاهت شخص معامل داشته و به لحاظ اتصاف سفاهت به معامل نه معامله محکوم به بطلان است؛ اما تعلق حکم بطلان از اصل و اساس، به طور مطلق به معامله سفیهانه مورد انکار برخی واقع شده است. به همین خاطر است که علیرغم اصرار برخی از فقیهان بر بطلان (همان، ۳۶۷)، عده‌ای بر صحت آن (خوبی، بی‌تا، ۲، ۲۴) پای فشرده‌اند. بلکه کلمات برخی دیگر بر بطلان یا صحت آن استقرار نیافته است. چنانکه امام خمینی در مقام بیان بیع اشیایی که منفعت عقلائی ندارند، سفهی بودن را به عنوان دلیل بطلان مطرح می‌کند (۱۴۱۵، ۱، ۲۴۴) و در جایی دیگر با تغییر موضعی معکوس چنین می‌نگارد: دلیلی بر بطلان معامله سفهی نیست، بلکه معامله سفیه باطل است (۱۴۲۶، ۲، ۸۳۸) و لذا این سؤال مطرح می‌شود که آیا به راستی سفیهانه بودن معامله خود عنوانی مستقل برای بطلان محسوب می‌شود یا قضیه به گونه‌ی دیگری است؟ به منظور دست‌یابی به پاسخ پرسش فوق، ادله‌ی قائلین به بطلان معامله سفهی مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرد و در همین راستا متعرض ادله‌ی یکی از باورمندان به این نگره که با اتخاذ موضعی صریح، از بطلان یاد نموده و به مثابه یک قاعده فقهی قلمداد نموده است، خواهیم شد.

۵-۱- دلیل اول و دوم

اولین دلیل مذکور از نظر طرفداران بطلان، فقدان دلیل بر صحت چنین معاملاتی است. گویا نگره‌ی فوق عدم دلیل را دلیل بر عدم صحت چنین معاملاتی معرفی می‌کند. با این توضیح که صحت معاملات

تنها در صورتی ثابت می‌شود که در زمان شارع هم به همین شیوه وجود داشته باشد و با این وجود متعرض بطلان آنها نشده باشد (مراعی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۱). این همان تقریری است که نشان از تأیید شارع دارد و حجیت آن مفروغ عنه است.

بیان فوق متشکل از دو مقدمه است که مقصود از آن اثبات بطلان است. مقدمه اول چنین است: برای حکم به صحت معاملات، جریان آنها در زمان شارع ضرورت دارد و مقدمه دوم نیز از این قرار است: معاملات جریان یافته در زمان شارع در صورت عدم ردع او، محکوم به صحت است.

نقطه عزیمت در تقریر دلالت دلیل فوق بر بطلان آن است که تأیید شارع صرفاً نسبت به معاملاتی صورت می‌پذیرد که در بین غالب مردم متعارف باشد پر واضح است که معاملات متعارف نزد اکثر مردم نیز معاملات غیرسفیهی است. بنابراین تأیید شارع تنها نسبت به معاملات غیر سفیهی جریان یافته است و معاملات سفیهی تأیید شارع را در بر ندارد یا به دلیل عدم اطلاع معصوم از آن معاملات است، یعنی حتی در فرض وقوع آنها در بین افرادی چند، به دلیل عدم اقدام نوع عقلاء به آن معاملات، دلیلی بر اطلاع معصوم بر آنها نیست. یا با وجود اطلاع معصوم به دلیل عدم امکان ردع نسبت به آنها، به لحاظ آنکه در معرض دید و شنود معصوم واقع نشده است، دلیلی برای پذیرش تقریر شارع در خصوص آنها وجود ندارد. دلیل فوق عمده ترین دلیل صاحب قوانین برای بطلان معاملات سفیهی به عنوان یک قاعده فقهی علاوه بر اجماع ادعا شده از طرف ایشان - به عنوان دلیل دوم - بر بطلان است که با اتخاذ این موضع قاعده‌ی فوق را به عنوان استثنایی بر اصل صحت مورد لحاظ قرار داده که مضمون آن نیز بطلان ابتدایی چنین معامله‌ای است.

۵-۲- دلیل سوم

دلیل سومی که می‌توان جهت بطلان معامله سفیهی اختصاص به ذکر داد، یکسان‌انگاری عنوان سفاهت معامل با معامله سفیهی یعنی معامله‌ای که متصف به سفاهت شده است. با این بیان که نکته منع سفیه از تصرف در اموال صرفاً به لحاظ آن است که معاملات او به حسب اغلب موارد سفیهی است که نه عقل آن را تأیید می‌کند و نه شرع قابل آن است (منتظری، ۱۴۱۵، ۱، ۲۶۴). دلیل فوق نکته‌ی بطلان معامله سفیهی را رجوع آن به سفیهی بودن معاملات غیررشید معرفی می‌کند که به دلیل غیرعقلایی بودن و تنفر طبع سلیم از آن، مشمول ادله‌ی عمومی تنفیذ نمی‌داند. بنابراین میزان در صحت معامله، عاقلانه بودن

و خروج آن از سفاقت است و از این حیث تفاوت ندارد که این عمل سفیهانه از سفیه سرزند یا رشید، بلکه صدور هر عمل مخالف میزان فوق منجر به اتصاف آن به بطلان می‌شود.

۵-۳- دلیل چهارم

دلیل چهارمی که می‌شود بر بطلان اقامه کرد دلیل عقل است. زیرا از جمله شروط عقلایی و ارتکازات عقلایی، اعتبار تساوی عوضین در معاملات است به گونه‌ای که حتی از مقومات عقد است. بنابراین اقدام بر معامله‌ای که تفاوت غیرقابل تسامح در آن وجود دارد، اقدامی فاسد و باطل است. زیرا در صورت علم به غبن با وجود تفاوت فاحش یا معامله سفیه است یا معامله سفهی که هر دو باطل است. بطلان مورد اول که مفروغ عنه است. اما بطلان معامله سفهی به علت انتفاء شرط عقلایی است و با انتفاء شرط عقلایی، اعتبار عقلاء نسبت به وجود آن ماهیت معاملی نیز منتفی شده و محقق نخواهد شد (سند، ۱۴۲۸، ۷۳ - ۷۴). دللیت نگاره‌ی فوق با ابتناء بر امضایی بودن معاملات سامان یافته است. با این توضیح که رفتار خردمندان در تمام اعصار - که ملهم از عقل عملی است - در انشاء معامله منشأ یافته از شرط ضمنی وجود توازن مالی میان عوضین است، اعتباری که به امضاء و تأیید شارع نیز رسیده است. حال در صورت خدشه دار شدن این اعتبار عقلائی که رافع عنوان معامله است، امضاء شارع نیز سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

۵-۴- دلیل پنجم

و بالاخره دلیل آخر، آیه شریفه ممنوعیت اکل مال به باطل است: «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجاره عن تراض منکم» (نساء، ۲۹) که در آن نهی از تصرف در اموال به باطل شده است و تجارت توأم با رضایت طرفین معامله مورد تنفیذ قرار گرفته است. معامله سفهی نیز به دلیل مشمولیت آن تحت عنوان اکل باطل محکوم به بطلان است (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۱). مثلاً خرید کالایی به چندین برابر ارزش واقعی آن به دلیل آنکه تمام ثمن در مقابل مبیع قرار نگرفته است، تصرف در آن ثمن، اکل مال به باطل است که مورد منع واقع شده است. زیرا در صدق باطل تفاوتی وجود ندارد که دفع مال بدون عوض باشد یا اینکه عوض در کار باشد ولی موازنه ارزشی میان این دو رعایت نشده باشد. در هر دو صورت تصرف در این ثمن، تصرف باطل خواهد بود.

شایان ذکر است که استدلال فوق مبتنی بر عرفی‌بودن^۱ و نه شرعی بودن^۲ باطل است. هرچند معنای باطل شرعاً و عرفاً اختلافی ندارد، بلکه اختلاف در مصداق باطل است. لذا یک معامله ممکن است به نظر عرف صحیح باشد ولی به نظر شارع فاسد باشد. اما از آنجا که معاملات و نحوه‌ی استحقاقی که در این معاملات است باید روی عناوین عقلائیه رفته باشد و اگر عنوانی مثل باطل حمل شود بر اینکه مشیر باشد به عنوان دیگری - مثل قمار که باطل شرعی است - که همان در حقیقت موضوع باشد، چنین حملی احتیاج به قرینه دارد و در صورت عدم وجود قرینه، حمل بر معنای عرفی و عقلایی می‌شود. زیرا خطاباتی که متوجه به مردم است با موضوعات و متعلقات و قیود آن بر مفاهیم عرفی متبادر در نزد عقلاء حمل می‌شوند و با عرفی‌بودن باطل چنین استدلال می‌شود که تجارت همراه با تراضی تجارتمندی است که در عرف مردم و با رضایت آنها انجام شود و حقیقت شرعیه‌ای در این زمینه وجود ندارد. چنانکه نتیجه عرفی‌بودن باطل نیز آن است که هر قرارداد باطل در نظر عرف نیز قرارداد فاقد منفعت در اشکال و مصادیق مختلف آن است که معامله سفهی نیز از این باب است. افزون بر آنکه استثناء کردن تجارت توأم با تراضی دلالت بر آن دارد که آنچه غیر از آن باشد، محکوم به بطلان به خاطر دخول آن در حکم اکل باطلانه مال است و چون معامله سفهی، «تجاره عن تراض» نیست، پس باید حکم به بطلان آن شود (همان با دخل و تصرف). بطلان معامله سفهی مطابق دلیل فوق به لحاظ تصادق دو عنوان اکل مال به باطل و معامله سفهی بر موارد سفهی انگاشته شده است. با این توضیح که هر معامله‌ی مسمی به معامله سفهی، مصداق اکل مال به باطل به شمار آمده که منهی و ممنوع اعلام شده است. لازمه‌ی چنین تصادق و اندکاک، بطلان معامله سفهی به طور کلی و به محض صدور اولین مصداق است، به همین لحاظ است که علیرغم ظهور عبارت برخی از فقیهان (کاشف الغطاء، بی‌تا، ۱۰۵؛ خویی، بی‌تا، ۵، ۳۰۹؛ طباطبایی قمی، ۱۴۱۸، ۳، ۶) در عدم اندکاک دائمی میان مؤاکله باطل و معاملات سفیهانه^۳، متعین

۱- باطل عرفی یعنی چیزی که در تشخیص و فهم عرف باطل باشد و اثر مطلوب بر آن مرتب نشده و مشتمل بر غرض صحیح عقلایی نباشد.

۲- باطل شرعی یعنی چیزی که به سبب شرع باطل شده و بر بطلان آن تصریح شده باشد مانند ربا و غضب. برای مطالعه بیشتر ن.ک: (طباطبایی قمی، ۱۴۰۰، ۳، ۱۵۸؛ روحانی، ۱۴۱۲، ۴، ۱۸۸؛ خلخالی، ۱۴۲۷، ۸۳۷؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ۲۱۶۸-۸). چنانکه صاحب عمده المطالب یکی از وجوه اشتراط تمول در عوضین را سفهی‌بودن معامله در صورت انتفاء مالیت افزون بر آیه شریفه اکل مال به باطل معرفی می‌کند و صاحب فوائد الجعفریه در مبحث حرمت أخذ اجرت بر واجبات بعد از ذکر سفهی‌بودن، به عنوان یکی از علل حرمت، مطلب را با «بل» ارتقاء داده و اکل مال به باطل را دلیل اصلی حرمت می‌داند که حاکی از عدم اندکاک است.

نزد عده‌ای دیگر (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۱؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ۷، ۱۴۶؛ عاملی ترحینی، ۱۴۲۷، ۴، ۳۲۱)، اندکاک دائمی میان دو عنوان مزبور است.^۱

این در حالی است که نظرگاه برخی دیگر چون شیخ انصاری بر اندکاک یا عدم آن استقرار نیافته است و همین موجب اتخاذ دو موضع متفاوت از سوی ایشان شده است. تعبیر ایشان در تبیین علت تحریم نوع سوم از اقسام مکاسب محرمه که عبارت از اکتساب به اشیاء فاقد منفعت محلل عقلایی است، قابل دقت است: «والتحریم فی هذا القسم لیس الا من حیث فساد المعامله ... والدلیل علی الفساد فی هذا القسم علی ما صرح به فی الايضاح کون اکل المال یزائنه أكلاً بالباطل» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۱، ۱۵۵). فساد معامله را به عنوان یکی از علل تحریم مطرح و دلیل فساد را نیز مطابق بیان ایضاح الفوائد (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۱، ۴۰۱) اکل مال به باطل عنوان می‌کند و سپس با طرح اشکال در دلالت این دلیل بر فساد در صورت تحقق منفعتی که عرفاً مال - ولو با بذل مقدار کمی - در مقابل آن قرار گیرد، سفهی بودن را منتفی می‌داند (شیخ انصاری، همان). مستفاد از تعبیر فوق اندکاک سفیهانه بودن معامله در مؤاکله باطل است. چراکه تأمل ایشان در دلالت آیه برفساد، ناشی از عدم صدق عنوان مؤاکله باطل، و منشأ عدم تحقق عنوان مزبور نیز صادق نبودن عنوان سفاهت است و این خود گویای مندرک شدن سفه در اکل باطلانه مال است. درحالیکه تعبیر دیگر این فقیه بزرگوار گویای عدم اندکاک است. آن جا که در بیان شرط سوم از شروط عوضین یعنی قدرت بر تسلیم در ضمن تعرض به بیع عبد غریق مشرف به هلاکت، بطلان چنین بیعی را مدلل به لازم آمدن سفاهت و اکل مال به باطل می‌کند (همو، ۱۴۱۵، ۴، ۱۸۳). همانطور که در مسأله جواز اجمالی بیع عبد فراری به انضمام ضمیمه، لحاظ عبد مأیوس از دسترسی به آن به عنوان جزئی از مبیع را جایز نمی‌داند و در تعلیل ابراز می‌دارد: «لأن بذل جزء من الثمن فی مقابله لو لم یکن سفهاً أو اکلاً للمال بالباطل لجاز جعله ثمناً یباع به مستقلاً» (همان، ۲۰۲).

چنانچه مشهود است در عبارت فوق، اکل مال به باطل با «أو» به سفهائی بودن مبذول نمودن ثمن در چنین معامله‌ای عطف شده است که هادی به عدم اندکاک است. حاصل آنکه یکی از ادله فساد معامله سفیهانه، اکل مال به باطل است که به لحاظ باطل انگاشتن چنین معاملاتی به دلیل عدم تعلق غرض

۱- برای مطالعه بیشتر ن.ک: (لاری، ۱۴۱۸، ۲، ۲۱۷؛ اراکی، ۱۴۱۵، ۲، ۲۴۵؛ روحانی، ۱۴۲۹، ۲، ۲۳۳). چنانکه صاحب زبده الفقیهیه در باب أخذ اجرت بر افعال فاقد حکمت عقلایی، بذل عوض در قبال چنین فعلی را سفهی دانسته و نتیجه می‌گیرد که اکل مال در قبال آن، اکل باطلانه مال است که ترتب نتیجه اکل مال به باطل بر سفیهانه بودن فعلی حاکی از اندکاک است.

عقلایی به آنها مشمول مستثنی منه آیه شریفه و تحت عنوان اکل مال به باطل قرار گرفته و محکوم به حرمت و بطلان می‌شود. این در صورتی است که بر سفیهی بودن معامله، مؤاکله باطل صادق باشد. اما ملحوظ نظر قرار دادن سفاهت به گونه استقلالی برای تعلق حکم بطلان به معاملات متصف به آن در صورت امکان، مستفاد از ادله‌ی چهارگانه‌ی اول خواهد بود.

۶- نقد ادله بطلان معامله سفیهی

۶-۱- نقد دلیل اول

دلیل اول که از سوی صاحب عناوین مطرح شده به طوری که بطلان معامله‌ی سفیهانه به عنوان یک قاعده فقهی مسجّل از سوی باورمندان به بطلان انگاشته شده است، موجود نبودن دلیل بر صحت چنین معاملاتی است. در تلقی آنان گویا صحیح‌نبودن عمل منعقدین معامله و معیوب بودن اراده‌ی آنان اصالت داشته که صحت آن نیاز به اثبات داشته باشد. در حالیکه با وجود عدم احراز سفاهت متعاملین، اصل، صحت معامله است و حکم به فساد محتاج دلیل است. زیرا قول به امضایی بودن معاملات و عقلایی بودن آنها به این معنا است که معاملات همراه با حدود، شروط، قیود و احکام آنها را عرف و عقلاء به لحاظ الزام‌های زندگی خود اعتبار می‌کنند. تصرف شارع در باب معاملات تنها در حدّ تعدیل یعنی کم و زیادکردن برخی شروط و معامله و احیاناً نهی از معاملات در صورت مخالفت آنها با مبانی اسلام است. در همین راستا مسأله اهلیت افراد برای انعقاد معامله مطرح می‌شود که شارع اسلام با مدّ نظر قراردادن حقوق افراد و به منظور اجتناب از تضییع اموال، بعضی از افراد را شرعاً از تصرف در اموال ممنوع اعلام کرده است که عبارت از افراد شش‌گانه‌ای هستند که در متون فقهی تحت عنوان اسباب و موجبات حجر از آنها یاد شده است. موجباتی چون: صغر، جنون، رقیبت، مرض، فلس و سفه (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۶، ۴). و به همین لحاظ است که سفاهت معامل و متعامل یکی از موانع تنفیذ معامله از سوی شارع به شمار آمده است نه آنکه سفیهی بودن معامله نیز از جمله‌ی موانع باشد. به عبارت دیگر معروض وصف سفه به عنوان یکی از موانع حجر در خصوص فاعل مطرح است نه فعل و بر همین اساس است که ادعای عدم دلیل بر حکم به فساد چنین معامله‌ای محکم خواهد بود.

افزون بر آنکه ادعای حجیت تقریر شارع ولو به صورت عدم ردع نسبت به معاملات متعارف که معاملات غیرسفیهی است گرچه قابل پذیرش است، اما این بدان معنا نیست که معاملات سفیهی تلقی-

شده به دلیل متعارف نبودن بین اکثر افراد خارج از محدوده‌ی تأیید شارع باشد که این خود نیاز به اثبات دارد. یعنی ملاک تقریر را شیوع و تعارف معاملات در بین غالب مردم قرار دادن خود محتاج اثبات است و از طرف دیگر صدق سفاهت بر معامله‌ای بدون در نظر گرفتن اغراض متعاملین از انعقاد معامله قابل احراز نخواهد بود و با عدم احراز سفاهت، تشخیص معاملات سفیهانه از معاملات غیرسفیهانه، غیرممکن و به تبع آن ادعای عدم تحصیل تقریر معصوم نسبت به معاملات غیرسفیهانه، ادعایی ناتمام است. زیرا چه بسا شخص معامل در پی تأمین غرض شخصی - که آن هم از جمله‌ی امور عقلایی است - از معامله‌ای خاص بوده بدون اینکه منفعت مادی ملحوظ نظر وی واقع شده باشد. بلکه به دنبال کسب منفعت معنوی مورد نظر برآید.

ندرت تحقق خارجی چنین اغراضی از سوی منعقدین معامله هم که موجب خروج اینگونه معاملات از محدوده‌ی اقدامات عقلایی نخواهد شد.

به عبارت دیگر اغلب مصادیق معاملات واقع شده در مرئی و مسمع معصوم گرچه توازن در مالیت در آنها رعایت شده است، لکن رواج وقوع چنین معاملاتی دلیل بر عدم تأیید شارع نسبت به مصادیق نادر معاملات جریان یافته به حساب نمی‌آید. چنانکه اغراض شخصی که نوعاً اموری مخفی بوده و گاهاً به عنوان داعی و محرکی قوی عمل کرده و فرد را به سوی عملی کردن آن اغراض فرا می‌خواند؛ مدخلیت در صدور معامله به عنوان یک فعل اختیاری دارد و صدق عنوان سفهی بر موردی در صورتی صحیح است که تمام زوایای آن از جمله اغراض مقصود در آن مورد لحاظ قرار گیرد و در صورت اختفاء حتی زاویه‌ای از آن، پذیرش سفهی بودن قابل قبول نخواهد بود. زیرا ممکن است شخصی اقدام به خرید کالایی به چند برابر قیمت متعارف آن کند و هدف او اعانه به شخص مقابل باشد، هدفی که حتی تمایل به ابراز آن نیز نداشته باشد. آیا چنین معامله‌ای سفهی تلقی می‌شود تا با استناد به عدم اثبات تقریر معصوم، محکوم به بطلان باشد؟!

بنابراین اولاً صدق عنوان سفهی بر بعضی مصادیق مورد تردید است و ثانیاً بر فرض صدق عنوان، دلالت دلیل اول بر بطلان معامله سفهی مخدوش است.

۶-۲- نقد دلیل دوم

اما دلیل دوم یعنی اجماع و اتفاق ادعا شده‌ی فقیهان بر بطلان نیز ناتمام است. زیرا اولاً اتفاق و اجماع یاد شده در صورتی قابل پذیرش است که قول مخالف در مسأله وجود نداشته باشد. درحالی که

چنانکه گذشت عده‌ای صحت را در این خصوص اختیار کرده‌اند (خویی، بی‌تا، ۷، ۳۱۰). بنابراین ثبوت چنین اجماعی جهت اثبات بطلان محل تردید است و ثانیاً بر فرض تنزل و پذیرش، اجماع مذکور، مدرکی خواهد بود. زیرا مدعی قاعده‌انگاری بطلان معامله سفهی که از اجماع به عنوان یکی از دلایل این قاعده یاد می‌کند، آیه «اکل مال به باطل» را نیز از جمله دلایل مطرح می‌کند (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۱) که با وجود دلیل لفظی مطرح‌شده، تمسک به اجماع به دلیل مدرکی بودن فاقد اعتبار است.

۶-۳- نقد دلیل سوم

در تضعیف دلیل سوم که خلط بین معامله سفهی با معامله سفیه است نیز باید گفت که معامله سفهی غیر از معامله سفیه است. زیرا بنا به گفته محقق خویی سفیه کسی است که مُدرک حسن و قبح نیست و اصلح را تشخیص نمی‌دهد (خویی، بی‌تا، ۴، ۲۱۶)، اما در معامله سفهی تلقی‌شده فاعل می‌تواند شخصی باشد که دارای قوه‌ی ادراک و تعقل و در نتیجه مُدرک حسن و قبح باشد و به دلیل تشخیص صلاح خویش اقدام به معامله‌ای کند که منبث از غرض عقلایی و بر اساس داعی صحیح باشد به گونه‌ای که معامله را از اتصاف به سفاهت خارج سازد. بنابراین اولاً صدور چنین معامله‌ای کاشف از سفاهت فاعل آن نبوده و متصف به بطلان نمی‌شود و ثانیاً بر فرض اتصاف به سفاهت دلیلی بر بطلان بیع سفهی موجود نیست (همو، بی‌تا، ۱، ۴۶۱) بلکه آنچه دلیل بر بطلان آن اقامه شده است، معامله شخص سفیه به دلیل محجور بودن او از تصرف در اموال است.

به عبارت دیگر آنچه متعین و ثابت است، فساد معامله سفیه به دلیل کریمه‌ی فوق است: «فان انستم منهم رشداً فادفعوا الیهم أموالهم» (نساء، ۶) که در آن پرداخت مال یتیم معلق به رشد او شده است و با انتفاء رشد که ظاهر از آن، حالتی در مقابل سفه است (نجفی، ۱۴۱۳، ۳۹۴)، حجر و منع تصرف آنها در اموال نیز باقی می‌ماند. چون مشروط با انتفاء شرط منتفی می‌شود (سیوری، ۱۴۲۵، ۲، ۱۰۴). به بیانی دیگر ممنوعیت تصرف ایتم در اموال که مستفاد از صدر آیه شریفه است - با انتفاء شرط یعنی عدم احراز رشد کماکان به قوه‌ی خود باقی است و لذا معامله سفهی با وجود صدور آن از غیرسفیه متصف به فساد و بطلان نخواهد شد. زیرا ادعای بطلان، ادعایی بدون دلیل است و بعد از عدم وجود دلیل بر بطلان معامله سفهی، مشمول عمومات ادله صحت انفاذ معاملات قرار خواهد گرفت.

۶-۴- نقد دلیل چهارم

دلیل چهارم که عبارت از دلالت دلیل عقل بر بطلان معامله سفهی است، نیز مردود است. زیرا چنانچه گذشت اولاً با وجود تعلق جهت عقلایی ولو شخصی به یک معامله به حیثی که منجر به انعقاد معامله شود، هر چند آن جهت نزد دیگران مخفی باشد، شرط عقلایی مذکور منتفی نیست. زیرا مالیت یک شیء صرفاً بر اساس ارزش ذاتی آن نیست و چه بسا که لحاظ جهتی خاص شیء را ارزشمند گرداند. چنانکه محقق اصفهانی یکی از اوصاف دخیل در مالیت را تعلق غرض شخصی از سوی یکی از طرفین معامله معرفی می‌نماید (اصفهانی، ۱۴۱۸، ۴، ۴۰۰). مانند فرزندی که طالب خط پدرش است و به همین خاطر در صدد خرید آن بر می‌آید؛ هر چند که معروض این خط، ورقه‌ای پاره باشد. با وجود آنکه آن ورقه ذاتاً مالیت ندارد، لکن به جهت علاقه‌ای که آن فرزند به پدرش دارد آن را به قیمتی گزاف تهیه می‌کند. با این انگیزه که موجبات حفظ خصوصیات پدر را که علقه طبیعی یا معنوی با او دارد، فراهم آورد و همین موجب مالیت آن شیء می‌شود (جزایری، ۱۴۱۶، ۱، ۲۵) و ندرت تحقق خارجی چنین علاقه‌هایی نیز ضروری به ماهیت مالیت وارد نخواهد آورد و اساساً مالیت اشیاء عتیقه به جهت همین علاقه‌ی نادر است (مصطفوی، ۱۴۲۳، ۴۵) و صدور معاملات اینچنینی نشان از تعلق انگیزه‌ی عقلایی و اهداف مقصود در نظر شخص معامل دارد که امکان صدور آن از دیگران نیز در صورت تحقق چنین علاقه‌ای وجود دارد. بنابراین چنین نیست که معامل اعتباراً و بیهوده به معامله اقدام کرده باشد تا مصداق معامله‌ی سفیهانه گردد. ثانیاً عقلاء در ماهیت معامله، امر کلی را اعتبار می‌کنند که عبارت از وجود عینی است که به خاطر حدوث رغبت نسبت به آن، ثمن را در مقابل آن مبذول می‌دارند و این اعتبار ماهوی به ثمن خاصی مقید نشده است تا آن ماهیت محدود شده باشد. بلکه تمایل و رغبت دو طرف معامله مناط و ملاک است.

حتی در صورت عدم پذیرش چنین اعتباری از سوی عقلاء، نهایت چیزی که در خصوص تمول می‌توان ادعا نمود این است که اعتبار تساوی مالیت به عنوان شرط ضمنی عقد مطابق ارتکاز سامان یافته در ذهن عقلاء مورد لحاظ واقع شده است، لکن چنین نیست که اعتقاد به این شرط ضمنی به مثابه مقومیت ملحوظ باشد. به گونه‌ای که با فقدان آن ماهیت معامله نیز مفقود گردیده تا تخلف از آن موجب فساد معامله از اساس شود، بلکه تنها ممکن است حق خیار را برای او به ارمغان آورد. چرا که

تخلف اوصاف نه موجب بطلان بلکه منشأخیز می‌شود (میرزای نائینی، ۱۴۱۸، ۳۲۹، ۲). بنابراین وجه مذکور نیز برای اثبات بطلان ناتمام است.

۶-۵- نقد دلیل آخر

دلیل آخر یعنی ممنوعیت اکل مال به باطل به عنوان یگانه دلیل اجتهادی ادعا شده نیز چنین مورد نقد قرار می‌گیرد که نظارت آیه شریفه بر بطلان معامله سفیهانه مطابق بیانی که گذشت، در صورتی است که «باء» جاره در آیه «مقابله» باشد نه «سبب». یعنی بذل ثمن در مقابل شیء به چندین برابر قیمت واقعی آن، یا شیء که مالیت و منفعت ندارد، یا شیء غیر مقدور التسلیم و اموری از این قبیل، ممنوع و تصرف در چنین ثمنی باطل و حرام است. در حالیکه «باء» در آیه مطابق نظر اندیشمندان بسیاری (خویی، بی‌تا، ۱، ۳۵؛ ابروانی، ۱۴۰۶، ۱، ۲۶؛ امام خمینی، ۱۴۱۵، ۱، ۱۳۳)، «سبب» است^۱ و بنابر سببیت، آیه در صدد منع از اکل اموال به اسباب باطل، چون قمار و سرقت و مانند آن است، نه آنکه نظر به ماهیت عوضین داشته باشد و بنابر فرض معنایی عام برای آن به حیثی که هرگونه اتصاف به بطلان را شامل شود.^۲ خواه سبب باشد یا مسبب، غایت باشد یا معیت، مقابله باشد یا استعانت (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ۷، ۹)، با این بیان که منشأ بطلان یک معامله در شریعت گاه در خود معامله است مانند بیع ربوی و غرری و گاه در مورد معامله و کالایی است که مبادله می‌شود مانند بیع شراب و خوک و گاه در امور جانبی و پیرامونی مانند فروش انگور به انگیزه تولید شراب یا فروش اشیاء غیرنافع به عنوان مصادقی از معاملات سفیهانه که با صدق عنوان بطلان، موضوع مؤاکله باطل صادق خواهد بود؛ چنین فرضی یعنی ملحوظ نظر قراردادن معنایی گسترده برای بقاء در آیه، گرچه محذوری نسبت به مشمولیت تمامی این امور تحت دلالت آیه شریفه وجود ندارد^۳، لکن ادعای صادق بودن مؤاکله باطل بر معاملات سفیهی به گونه‌ای که هر جا معامله‌ای سفیهی تلقی شود، اکل باطلانه مال صادق و محکوم به حکم مستثنی منه آیه باشد نیز در غایت غموض است. زیرا نهی شارع از اکل باطل به عنوان ملاک

۱- برای مطالعه بیشتر ن.ک: (منتظری، ۱۴۱۵، ۳۴۰؛ طباطبایی قمی، ۱۴۰۰، ۳، ۱۵۷؛ همو، ۱۴۲۳، ۴، ۳۶۲؛ سبحانی، ۱۴۲۴، ۳۴۳).

۲- چنانچه ابن عاشور در معرفی «باء» جاره، آن را «ملاسه» نامیده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ۴، ۱۰). یعنی هر چیزی که متلبس به بطلان و متصف به آن شود.

۳- و با فقدان هرگونه محذوری نسبت به گستردگی معنای بقاء قول به اینکه آیه در مقام بیان شرط صحت عقد نبوده بلکه در مقام بیان اسباب ناقله است چنانچه ادعا شده (حکمت‌نیا، ۱۳۹۲، ۲۰) ناموجه است.

کلی جهت معرفی بطلان معاملات متصف به سفاهت به لسان حرمت تکلیفی که البته ناشی از حرمت تصرف در مال غیر و در نتیجه حکم به بطلان معامله است؛ در صورتی قابل قبول است که بر معامله سفهی به صورت دائمی عنوان مؤاکله باطل صادق باشد و این امر گرچه در بادی امر با توجه تحلیل عناصر تشکیل‌دهنده آیه شریفه قابل استفاده است. یعنی با توجه به اینکه مراد از اکل باطلانه مال هر نوع استفاده و تحصیل غیرعقلانی و غیرالهی بوده و سفاهت نیز هر عمل نابخردانه و غیرعقلانه است به گونه‌ای که شأنیت صدور از سفیه را داشته باشد، بنابراین در حوزه مفهومی هر دو عنوان با هم پیوند خورده و موجب انطباق یکی بر دیگری می‌شود. یعنی منشأ بطلان معامله سفهی اتصاف دائمی آن به مؤاکله باطل است که مطابق آیه شریفه محکوم به بطلان می‌شود. این درحالی است که ممکن است معامله‌ای از منظر نوع خردمندان سفیهانه باشد و لکن صدق معامله باطل بر آن دشوار باشد و آن در جایی است که غرض شخصی به جهتی از جهات به معامله‌ای تعلق گرفته باشد که جهت ملحوظ معامل از دیگر خردمندان مخفی مانده است که در صورت عرضه آن به دیگران و مکشوف گردیدن آن برای آنان هرآینه به آن اقدام کنند و همین کافی در عدم تصادق همیشگی این دو عنوان و در نتیجه عدم دلیل بر انگاشتن سفاهت معامله به عنوان وجهی مستقل جهت بطلان معامله به شمار می‌آید. بنابراین موضوع عدم اعتبار، مؤاکله باطل و نه سفاهت معامله است. چراکه چنین نیست که به صورت عرضی غیرمفارق سفاهت همیشه اکل باطل به حساب آید. زیرا چه بسا معامله‌ای از جهتی سفهی تلقی می‌شود و لکن به لحاظ تعلق غرض عقلایی از جهتی دیگر به آن معامله سفیهانه تلقی نگردیده و همین موجب خروج آن معامله از صدق مؤاکله باطل شود و با خروج موضوعی مؤاکله باطل، نه تنها حکم حرمت متوجه آن نبوده بلکه محکوم به صحت خواهد شد. بنابر این نسبت بین معامله سفهی با مؤاکله باطل نسبت عموم و خصوص من وجه از میان نسبت‌های چهارگانه است. یعنی یک مورد اجتماع و دو مورد افتراق دارند. زیرا گاهی معامله سفیهانه صادق است بدون آنکه مؤاکله باطل صادق باشد، مانند موردی که فردی بدون فریب و خطا و بدون غرض و انگیزه شخصی و نوعی معقول، جنسی را به چندین برابر قیمت بازار می‌خرد که مؤاکله باطل نیست، درحالیکه معامله سفیهانه صادق است و از آن طرف گاهی مؤاکله باطل صادق می‌کند، بدون اینکه معامله سفهی به شمار آید، مانند موردی که شخص با انگیزه‌ی عقلایی اقدام به خرید متاعی می‌کند که شارع آن معامله را حرام اعلام کرده است و در برخی موارد هر دو عنوان صادق است. مانند اینکه شخصی در اثر تبلیغات کاذب فروشنده مفتون شده و کالا را با عناوینی که فاقد آن است، به چندین برابر قیمت واقعی

آن تهیه می‌کند که در این صورت هم مؤاکله باطل بر این معامله صادق است و هم معامله سفیهانه. بنابراین چنین نیست که این دو عنوان لازم و ملزوم یکدیگر بوده، هر جا عنوان سفاهت صادق باشد، مصداق مؤاکله باطل به حساب آمده و در نتیجه محکوم به حکم مستثنی منه آیه باشد. بلکه مناط حرمت و به تبع آن فساد معامله تنها اکل باطلانه مال است بی‌آنکه سفاهت معامله مدخلیتی در این امر داشته باشد. به عبارت دیگر مستفاد از آیه شریفه بطلان معاملات معنون به اکل باطل است بی‌آنکه تعنون معاملات به سفاهت به عنوان منشأ بطلان مطرح شده یا ملازمه‌ای بین این دو وجود داشته باشد.

این در حالی است که همانطور که اشاره شد، در صدق سفهی بودن معامله نیز انتفاء اغراض نوعی و شخصی هر دو معتبر است و چه بسا غرض شخصی به خرید چیزی تعلق گیرد که فاقد نفع مادی ولی متضمن منفعت معنوی باشد و همان کافی در خروج معامله از سفاهت باشد. زیرا منفعتی که عامل خوانش شخص به سوی انعقاد معامله است، تنها منفعت ذاتی یا عرضی در متعلق آن نیست که نسبت به نوع انسانها جریان داشته باشد بلکه گاهی ممکن است هیچ منفعت ذاتی و عرضی متوجه نفس شیء به لحاظ آثار مادی آن نباشد تا بخواهد عائد نوع انسان شود، بلکه جریان منفعت از نوع غیرمادی و به لحاظ جهتی خاص باشد که متوجه شخصی خاص گردد، منفعتی که در صورت عرضه آن به عرف، آن را عاقلانه می‌انگارد که در صورت عاقلانه بودن نیز اتصاف آن به سفاهت و جاهت ندارد و با لحاظ عدم اتصاف معامله به سفاهت در چنین فرضی حتی با پذیرش عنصر سفه به عنوان منشأ فساد در مؤاکله باطل دیگر مقتضی برای انطباق مورد بر آیه شریفه باقی نمی‌ماند نه آنکه ادعای عدم وجود مانع شود (حکمت‌نیا، ۱۳۹۲، ۲۱).

همچنین ادعای اینکه منظور از تجارت در آیه هر عملی است که هدف آن تحصیل مال باشد و معامله سفهی با این وصف که یکی از عوضین مال نباشد یا مال فاقد منفعت باشد، اقدام به معامله با چنین وصفی صرفاً تضييع مال محسوب شده و موجب خروج از عنوان تجارت و در نتیجه دخول در حکم مستثنی منه و محکوم به فساد و بطلان خواهد بود (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۰)، ادعایی بدون دلیل است. زیرا مراد از تجارت، مطلق کسب و اکتساب (این اثیر، بی‌تا، ۱، ۲۵) و کار و تلاش اقتصادی است. و دلیلی بر اختصاص آن به معاملاتی که مقصود طلب سود و تحصیل مال باشد نیست. البته ناگفته نماند که در اکثر مبادلات این انگیزه وجود دارد و شاید مراد از ذکر قید انگیزه سود و تحصیل مال در تعریف، شأنیت و صلاحیت أخذ سود و از باب اشاره به غلبه‌ی موارد باشد، نه اینکه از باب انحصار ذکر

شده باشد و با وجود صدق تجارت توأم با تراضی در اینگونه موارد مشمول مستثنی و محکوم به حکم آن یعنی صحت خواهد بود. بی‌آنکه تحت دایره شمولیت مستثنی منه واقع شود، تا به واسطه تعارض مفروض انگاشته شده میان صدر و ذیل آیه در صورت صدق اکل باطل بر معاملات سفهی و صادق بودن تجارت توأم با تراضی بر چنین معاملاتی چنانچه ادعا شده است (حکمت‌نیا، ۱۳۹۲، ۲۱) خارج از مدلول آیه تلقی شود. بنابراین فرض اینکه گفته شود اطلاق نصوص شرعی انفاذ و امضای معاملات، از معاملات سفهی انصراف دارد و شامل آنها نمی‌شود (منتظری، ۱۴۱۵، ۱، ۲۶۴)، یا گفته شود اقتضای جمع بین ادله‌ی انفاذ و ادله‌ی مثل «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» این است که معاملات سفهی باطل باشد (مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۷۱)، هیچکدام صحیح نیست، چرا که ادعای انصراف ادله‌ی انفاذ و امضاء از معاملات سفیهانه در صورتی که اقدام‌کننده به آن معامله سفیه نباشد - چنانچه مفروض است - ناصحیح است. بلکه بر عکس اصل تسلط انسانها بر مال خویش و اصل آزادی اراده و احترام به اقدام و عمل معامل و متعامل، متضمن شمول ادله‌ی امضاء و انفاذ نسبت به چنین اقدامی است و این اصل عقلایی یعنی تسلط انسان بر افعال و عملکرد خود و آزادی در رفتار که در قانون مدنی تعبیر به اصل آزادی قراردادهای و حاکمیت اراده می‌شود تنها در صورتی مضیق می‌شود که قراردادی با یکی از ضابطه‌های عمومی یا اختصاصی قراردادهای تنافی داشته باشد. بنابراین اطلاقاتی چون «تجاره عن تراض» دلالت بر اعتبار هر عمل حقوقی دارد که عرفاً عنوان تجارت بر آن اطلاق می‌شود و مورد تراضی طرفهای مربوط قرار می‌گیرد و چون عرفاً عنوان تجارت بر معامله‌ی غیرسفیه با وجود تعلق غرض عقلایی صادق است، مشمول ادله‌ی تنفیذ معاملات خواهد شد و دلیلی بر انصراف چنین اطلاقاتی از معاملات سفهی وجود ندارد.

به عبارت دیگر در ادله‌ای مثل «تجاره عن تراض» هیچ‌قصوری برای فراگرفتن معاملات سفیهانه نیست اما ادعای اینکه جمع بین ادله انفاذ و مثل «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» مقتضای حکم به بطلان معاملات سفیهانه است. به دلیل تأسیس آن بر صدق دائمی مؤاکله باطل بر معاملات سفیهانه، متوقف بر قبول صدق مزبور است. در حالیکه چنین صدقی دائمی نیست بلکه نسبت میان معامله سفهی و مؤاکله باطل عموم و خصوص من وجه است. به همین دلیل است که یکی از اساطین فقه با وجود تصریح به فقدان دلیل جهت اثبات بطلان معامله سفهی ابراز می‌دارد: «سلمنا بطلان المعامله السفها ئیه الا ان ذلک لا یتّم علی الإطلاق» (خویی، ۱۴۱۸، ۳۰، ۲۱۳). بنابراین توجه به این نکته حائز اهمیت است که مقتضای ادله، بطلان معامله‌ی ای است که مصداق مؤاکله باطل باشد نه معامله سفهی.

افزون بر آنکه کراراً گذشت که در صدق معامله سفیهانه بر موردی باید اغراض شخصی افراد نیز علاوه بر اغراض نوعی لحاظ شود. زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که آنچه در نگاه ابتدایی و عمومی، مصداق یک معامله سفیهانه است، با توجه به غرضی که شخص معامل در پی تأمین آن برآمده است، دیگر مصداق معامله سفیهانه نخواهد بود. آنچه معیار صدق است لحاظ واقع با همه‌ی خصوصیات آن است نه آنچه در نگاه ابتدایی و عمومی به ذهن می‌رسد. به دیگر سخن اغراض شخصی در معاملات همیشه به نوعی از اغراض عمومی و نوعی به شمار می‌رود. مثلاً اگر شخصی خانه‌ای را به علت مجاورت آن خانه با منزل پدر و مادرش به ناچار به چندین برابر قیمت بازار می‌خرد، نمی‌توان غرض او را غرض شخصی محض دانست. زیرا بسیاری از افراد دیگر نیز اگر در موقعیت او قرار گیرند، چه بسا که نسبت به صدور آن معامله اقدام کنند، بدون اینکه بتوان بر کار ایشان سفاهت نام نهاد. حاصل آنکه با ابطال ادله‌ی قائلین به بطلان دائمی معاملات سفیهانه به صورت کلی، نظریه مختار یعنی عدم بطلان اثبات می‌گردد. زیرا اعتقاد به بطلان محتاج دلیل است در جایی که مورد تحت عمومات و اطلاقات ادله‌ی تنفیذ واقع شده باشد که در اینجا مفقود است. چون هر عمل حقوقی که ارکان تشکیل‌دهنده آن یعنی قصد و اراده‌ی اصحاب آن تمام باشد و مقرون به طیب نفس و رضای معامل و متعامل باشد، مشمول عمومات ادله تنفیذ معاملات چون «اوفوا بالعقود»، «تجاره عن تراض» و «الناس مسلطون علی اموالهم» خواهد شد. به دلیل آنکه اصطلاح عقد یا تجارت و نظایر آن حقیقت شرعیه ندارد، بلکه عناوین مزبور همان معانی متداول عرفی به کار رفته است که در صورت تردید، اصل عدم حقیقت شرعیه است و معامله‌ای که در آن معامل رشید با در نظرگرفتن جهتی عقلایی اقدام به صدور آن کند، هرچند نفع مادی متوجه آن معامله نباشد، عرفاً عقد یا تجارت نامیده می‌شود و با صدق موضوع با توجه به جواز عمومی و کلی شرع درباره آنچه در میان عرف و عاقلان در خصوص معاملات جریان دارد، مشمول ادله صحت خواهد بود. اما ممنوعیت معامله سفیه و عدم صحت شرعی آن به دلیل خروج تخصیصی آن از ادله‌ی تنفیذ معاملات است که به عنوان مانعی از صحت انعقاد معامله به شمار می‌آید و فایده آن نیز حفظ و صیانت از حقوق محجور است. زیرا سفیه کسی است که به طور عادی بر عواقب تصرفات غیرمعقولش آگاه بوده و به عمد آن تصرف و عمل را مرتکب می‌شود که همین موجب خلل در صحت تصرفات او از جمله تصرفات معاملی وی می‌شود. بنابراین ثابت بطلان معامله سفیه است ولو عقلایی باشد، نه بطلان معامله رشید ولو غیر عقلایی باشد. لذا سفیه بودن معامله وجه مستقلی برای بطلان به شمار نمی‌آید. چنانکه محقق یزدی کلام شیخ انصاری در معرفی

دلیل بر فساد معاملات غیرنافع و مسلوب‌المنفعه که سفهی بودن آنها را بعنوان ملاک فساد مطرح می‌کند چنین توجیه می‌کند که «این‌کان المراد کونه وجهاً مستقلاً فلا وجه له إذ لیست هی من حیث هی مانعه کما لا یخفی لعدم الدلیل علیه» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ۱، ۱۳). بنابراین دلیلی بر بطلان معاملات سفیهانه از حیث سفهی بودن وجود ندارد، بلکه آنچه ادله متضمن آن هستند بطلان معامله سفیه است و معامله سفهی تا مصداق مؤاکله باطل نباشد، باطل نخواهد بود. لذا اختیار سفاهت به عنوان مناط بطلان معامله از سوی عده‌ای از فقیهان از باب خلط بین دو عنوان معامله سفیه و معامله سفهی است که می‌توان با تفکیک دو عنوان فوق حکم به بطلان اولی و صحت شرعی دومی نمود.

۷- نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه ارائه شد می‌توان به نتایج ذیل نایل شد:

- ۱- سفه در مقابل رشد و یکی از موجبات منع از تصرف در اموال است، در صورتی که صفت فوق از آن شخص معامل باشد.
- ۲- اگر معامله متصف به سفاهت شود، مطابق نظر مشهور فقیهان باطل و به منزله‌ی معدوم است، به گونه‌ای که قابل تصحیح بعدی هم نخواهد بود. در حالیکه دلیلی بر بطلان معامله سفهی وجود ندارد. زیرا دلایل قائلین به بطلان همگی مخدوش است.
- ۳- مهمترین دلیلی که بر بطلان اقامه شده، آیه‌ی ممنوعیت اکل مال به باطل است که مبتنی بر صدق دائمی اکل مال به باطل بر معاملات سفیهانه است، در حالیکه صدق مزبور دائمی نیست.
- ۴- حتی با معرفی عنصر سفه به عنوان منشأحرمت و فساد در مؤاکله باطل و در نتیجه ادعای ملازمه بین این دو، در موارد تعلق نفع شخصی به جهتی از جهات به معامله‌ای، سفاهت محقق نشده و با انتفاء عنوان مزبور مقتضی بطلان موجود نیست نه آنکه ادعای عدم مانع شود.
- ۵- آنچه دلیل بر بطلان آن موجود است، معامله سفیه است که از نظر شارع نافذ نبوده، اما قابلیت تصحیح را در صورت صدور اذن ولی دارد.
- ۶- به نظر می‌رسد قائلین به بطلان معامله سفهی به طور کلی، با خلط بین دو عنوان معامله سفیه و معامله سفهی که اولی قطعاً متصف به بطلان می‌شود، حکم مزبور را به معامله سفهی نیز سرایت داده‌اند، در صورتی که دلیلی بر این تسری در دست نیست.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (بی‌تا)، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- ۳- ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰)، التحریر و التنویر، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت.
- ۴- اراکی، محمدعلی، (۱۴۱۵)، کتاب البیع، مؤسسه در راه حق، قم.
- ۵- اصفهانی، محمدحسین، (۱۴۱۸)، حاشیه کتاب المکاسب، انوار الهدی، قم.
- ۶- انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب المحرمه و البیع الخیارات (ط- الحدیثه)، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، قم.
- ۷- ایروانی، علی بن عبد الحسین، (۱۴۰۶)، حاشیه المکاسب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- ۸- بجنوردی، سیدحسن، (۱۴۱۹)، القواعد الفقہیہ، نشر الہادی، قم.
- ۹- جزایری، سیدمحمدجعفر، (۱۴۱۶)، ہدی الطالب، مؤسسه دار الکتب، قم.
- ۱۰- جزیری، عبدالرحمن - غروی، سیدمحمد - یاسر مازح، (۱۴۱۹)، الفقہ علی المذاهب الأربعہ و مذهب اهل البيت و فقہ المذہب اهل البيت علمہم السلام، دارالتقلین، بیروت.
- ۱۱- حکمت‌نیا، محمود، زمانی، جعفر، (۱۳۹۲)، مقاله وضعیت حقوقی معاملات سفہی در فقہ امامیہ و حقوق ایران، مجلہ حقوق اسلامی، سال دہم.
- ۱۲- خویی، سید ابوالقاسم، (بی‌تا)، مقرر، توحیدی، محمدعلی، المکاسب - مصباح الفقاہہ، بی‌نا، بی‌جا.
- ۱۳- خویی، سید ابوالقاسم، (بی‌تا)، مقرر، بروجردی، مرتضی، المستند فی شرح العروہ الوثقی، بی‌نا، بی‌جا.
- ۱۴- خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۸)، موسوعہ الامام الخویی، مؤسسہ احیاء آثار الامام الخویی رہ، قم.
- ۱۵- خلخالی، سید محمدمہدی، (۱۴۲۷)، فقہ الشیعہ - کتاب الاجارہ، مرکز فرهنگی انتشارات منیر، تهران.
- ۱۶- روحانی، سید صادق، (۱۴۱۲)، فقہ الصادق علیہ السلام، دار الکتب - مدرسہ امام صادق علیہ السلام، قم.
- ۱۷- روحانی، سید صادق، (۱۴۲۹)، منہاج الفقاہہ، انوار الہدی، قم.
- ۱۸- سبحانی، جعفر، (۱۴۲۴)، مقرر، یعقوبی، سیف‌اللہ، المواہب فی تحریر احکام المکاسب، مؤسسہ امام صادق علیہ السلام، قم.
- ۱۹- سند بحرانی، محمد، (۱۴۲۸)، فقہ المصارف و النقود، مکتبہ فذک، قم.
- ۲۰- سیوری، مقداد بن عبداللہ، (۱۴۲۵)، کنز العرفان فی فقہ القرآن، انتشارات مرتضوی، قم.
- ۲۱- شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹)، نکاح، مؤسسہ پژوهشی رای‌پرداز، قم.
- ۲۲- صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم.
- ۲۳- طاهری، حبیب‌اللہ، (۱۴۱۸)، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، قم.
- ۲۴- طباطبایی قمی، سید تقی، (۱۴۱۸)، عمدہ المطالب فی التعلیق علی المکاسب، کتابفروشی محلاتی، قم.
- ۲۵- طباطبایی قمی، سید تقی، (۱۴۰۰)، مقرر، مروجی، علی، دراستنا من اللہ الجعفری، مطبعہ الخیام، قم.
- ۲۶- طباطبایی قمی، سید تقی، (۱۴۲۳)، الدلائل فی شرح منتخب المسائل، کتابفروشی محلاتی، قم.
- ۲۷- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، (۱۴۲۱)، حاشیہ المکاسب، مؤسسہ اسماعیلیان، قم.

- ۲۸- طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶)، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران.
- ۲۹- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، (۱۴۱۰)، اللمعه دمشقیه فی فقه الامامیه، دارالتراث - الدار الاسلامیه، بیروت.
- ۳۰- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، (۱۴۱۰)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه (المحشی - کالانترا)، کتابفروشی داوری، قم.
- ۳۱- عاملی ترحینی، سیدمحمدحسین، (۱۴۲۷)، الزیده الفقهیه فی شرح روضه البهیة، دارالفقه للطباعه والنشر، قم.
- ۳۲- فشارکی، سیدمحمدبن قاسم، (۱۴۱۳)، الرسائل الفشارکیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۳۳- فخرالمحققین، محمد بن حسن، (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
- ۳۴- کاشف الغطاء، عباس بن حسن، (بی‌تا)، الفوائد الجعفریه، مؤسسه کاشف الغطاء، بی‌نا، بی‌جا.
- ۳۵- گیلانی، میرزا حبیب الله، (۱۳۱۱)، کتاب الاجاره، بی‌نا، بی‌جا.
- ۳۶- لاری، سید عبدالحسین، (۱۴۱۸)، التعلیقہ علی مکاسب، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
- ۳۷- مامقانی، محمدحسن، (۱۳۱۶)، غایه الآمال فی شرح کتاب مکاسب، مجمع الذخائر الإسلامیه، قم.
- ۳۸- مراغی، سید میر عبدالفتاح، (۱۴۱۷)، العناوین الفقهیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۳۹- مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۳)، فقه المعاملات، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۰- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۴)، کتاب النکاح، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم.
- ۴۱- منتظری، حسینعلی، (۱۴۱۵)، دراسات فی مکاسب المحرمه، نشر متفکر، قم.
- ۴۲- موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۱۵)، مکاسب المحرمه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم.
- ۴۳- موسوی خمینی، سید روح الله، توضیح المسائل، (۱۴۲۶)، بی‌نا، بی‌جا.
- ۴۴- موسوی قزوینی، سیدعلی، (۱۴۲۴)، ینایع الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۵- میرزای نائینی، محمدحسین، مکاسب و البیع، (۱۴۱۸)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۶- نراقی، مولی محمد، أنیس التجار، (۱۴۲۵)، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۷- نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، جواهر اکلام فی شرح شرائع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴۸- نجفی تبریزی، راضی بن محمد حسین، (۱۴۱۳)، تحلیل الکلام فی فقه الاسلام، امیر قلم، تهران.
- ۴۹- همدانی، آقا رضا، (۱۴۲۰)، حاشیه کتاب مکاسب، جناب مؤلف، قم.